

گفت‌وگو با فرح اصولی

جنگ‌ها عذابم می‌دهند



فرح اصولی

گالری پال رایسون شهر نیویورک شماری از این نقاشی‌ها ارائه شدند.

موزه‌ها برایم جالبند

برای الهام‌گرفتن در فعالیت هنری‌ام، ممکن است به مکان‌های مختلفی بروم، با توجه به اینکه در چه جغرافیایی هستم، مثلاً وقتی نیویورک بودم به موزه می‌رفتم و یکی از موزه‌هایی که همیشه سر می‌زدم موزه متروپولیتن بود. همیشه دوستش داشتم و یکی از نقاشی‌هایی‌ام را هم این موزه از من خرید. وقتی نیویورک بودم دائم به متروپولیتن می‌رفتم و بخش هنر قدیم موزه را نگاه می‌کردم. این موزه، موزه خیلی بزرگی است که می‌توان از صبح تا عصر در آن چرخید و آثار زیادی را تماشا کرد. همیشه موزه‌ها برایم جالبند. تهران که باشم هم، برای الهام‌گرفتن به خانه هنرمندان سر می‌زنم. تحرک و فضای حاکم بر آن را دوست دارم.

هنر به‌مناب عشق

اگر بخواهم هنر را در یک واژه خلاصه کنم باید بگویم هنر عبارت است از «مشق». چون اگر دنبال هنر باشی، عاشقی، اگر عاشق نباشی، نمی‌توانی هنر را دنبال کنی. البته هنر، به زوروری و مادرشدن هم شبیه است. چون برایش زحمت می‌کشی و ایده‌ای را پرورش می‌دهی و به دنیا می‌آوری. حس مادری هم البته برای من واقعا عشق است. در تمام مدتی که کار می‌کنی لذت می‌بری، شب‌ها به این امید می‌خوابی که فردا صبح بیدار شوی و خلق کنی. پس این یعنی عشق. همیشه مجادله‌ای بین خودت و هنرت هست، یک وصلی هست، یک قهری هست، یک دعوایی هست. درست شبیه عشق.

در آرزوی کلاسیک‌ها

اگر روزی به ثروتی هنگفت دست پیدا کنم و بخواهم یک شاهکار هنری خریداری می‌کنم، حتماً از کارهای کلاسیک، مثل آثار داونچی و میک‌ل‌آنژ را رضا

گفت‌وگو با یلدا عباسی، نوازنده دوتار و خواننده موسیقی مقامی و محلی خراسان

از کوه‌های شاه‌جهان صدای آشنا می‌آید



عباسی، سنان عباسی

ک فضای قوچان در آن زمان برای آموزش موسیقی چطور بود؟

برای دوتار فضا فراهم بود، چون ساز بومی همان منطقه است و بدون استنادا در تمام خانه‌ها وجود دارد. قوچان استادان برجسته‌ای در آموزش دوتار دارد.

ک در جایی گفته بودید که دغدغه اصلی‌تان موسیقی خراسان است. این موسیقی چه جذبه‌ای دارد که این‌قدر شما را شیفته خود کرده است؟ آیا مسئله بیشتر ارثی است یا تحقیقا این موضوع را دنبال می‌کنید؟

همچنان که از نام آن پیداست، این موسیقی هویت‌را از نام خراسان می‌گیرد و در رگ و پوست مردم این منطقه وجود دارد. ارثی‌بودنش که در علاقه من به آن مؤثر است، یعنی خانواده ما با موسیقی خراسانی عجین شده است، اما من همیشه با خودم می‌گفتم که موسیقی خراسانی یک موسیقی دست‌نخورده و بکر است و جدای از اینکه می‌توان روی آن خیلی مانور و تغییر داد و حرفه‌ای‌تر کار کرد، هدف من این بوده که به هر طریقی که شده، با شیوه و اسلوب جدید بتوانم این فرهنگ و موسیقی را به همه دنیا معرفی کنم. چون می‌بینم نسل من به موسیقی غیرخراسانی علاقه پیدا کرده و دست‌کم بسیاری از آنها به‌دنبال موسیقی غیروبومی هستند. هرچند که من سنتی هم می‌خوانم و تمام دوره‌های آموزشی مربوط به خواندن ردیف و آواز ایرانی را گذرانده‌ام، اما ترجیح می‌دهم راه خودم را از دیگران جدا کرده و به موسیقی ارزشمند و غنی خودم بها بدهم. موسیقی بومی و بکر خودمان را مثل

هنر

عباسی و حتی یک خطاطی فوق‌العاده از قدیم انتخابم خواهد بود.

رضا عباسی، شورشکری با نگاه خاص

هنرمندی که تمایل دارم با او وقت بگذرانم، اگرچه رؤیایی است چون آن هنرمند امروز زنده نیست، اما انتخابم رضا عباسی است. او شورشی کرده و نوآوری‌ای در مینیاتور داشته که برایم واقعا جالب است. عباسی نگاه خاص و جذابی داشته. البته با میک‌آنژ هم دوست دارم ناهار بخورم اما در این لحظه دوست دارم با رضا عباسی ناهار بخورم و وقت بگذرانم.

پدرم وارسته‌بود

بزرگ‌ترین معلم در سال‌های عمر، پدرم بود. چون او برای خودش آدمی وارسته، عارف، بی‌نیاز از دنیا و خیلی مهربان بود. مادرم هم خیلی مهربان بود ولی پدرم دیدگاهی غیرمادی داشت که من این سبک نگاه را خیلی دوست داشتم. هنوز هم اگر بخواهم به یک نقطه امنی تکیه کنم که روزمرگی اذیتم نکند، آن تکیه‌گاه یاد و خاطر پدرم است.

سال‌های جوانی، سخت‌گذشتند

اگر در رشته هنری‌ام به عقب برگردم آرزو می‌کنم که در جوانی‌ام، فضا بازتر بود. تا ما وارد فضای هنری شدیم، انقلاب شد و بعد از آن جنگ شروع شد. جنگ همه‌چیز را تحت‌الشعاع قرار داد. موزه‌ها و گالری‌ها بسته شدند. به‌همین دلیل راهی که ما پیش گرفتیم کورمال‌کورمال بود. نمی‌دانستیم راهی که می‌رویم، چطور است. چون تماشاجی نداشتم تا بتوانیم به یک ارزیابی از راهی که پیش گرفته‌ایم برسیم. اگر به عقب برگردم دلم می‌خواهد در آن سال‌ها، گالری‌ها باز بودند و ما می‌توانستیم کارمان را ارائه کنیم. پس آن انقلاب، تا سالیان دراز، تا شروع واد اصلاحات، تقریباً هیچ اتفاقی در حوزه تجسمی نمی‌افتاد. پس از اصلاحات، در گالری‌ها باز شد و ما پیش از آن، فرصت‌هایی را از دست دادیم. بعد از آن هم هر موقعیتی را به دست آوردیم، خیلی سخت برایش زحمت کشیدیم. ۱۰، ۱۲ سال از سال‌های عمر حرفه‌ای‌مان کارمان ارائه نشد.

صلح، بزرگ‌ترین نعمت

بزرگ‌ترین آرزوی زندگی‌ام موفقیت و سلامت فرزندانم است و در عرصه جهانی هم، یکی از بزرگ‌ترین آرزوهایم این است که این منطقه آرام شود. این سربریدن‌ها و آواره‌شدن آدم‌های پیر و جوان و کودکان تمام شود. جنگ‌ها عذابم می‌دهند.

زوجی که از خرید کارم، به هیجان آمدند

جالب‌ترین اتفاقی که طی این سال‌ها در عالم هنر برایم افتاده مربوط به یک زوج مجارستانی است. یک‌بار یک زوج مجاری که به ایران آمده بودند، دلشان می‌خواست تابلویی از من بخرند. تابلویی که مدنظر داشتم، گران بود اما گفتند در مدتی که ایران هستیم، کار می‌کنیم و برای خریدنش پول جمع می‌کنیم. وقتی داشتند می‌رفتند، هنوز نتوانسته بودند آن پول را پس‌انداز کنند. یک روز برای خداحافظی به آتلیه‌ام آمدند. تابلو را با حسرت نگاه کردند و گفتند ما یک‌سوم قیمت آن، پول داریم. گیژلا آمد و گفت اینها می‌گویند ما یک‌سوم قیمت تابلو پول داریم اما من دلم می‌خواست تابلو را با همان قیمت به آنها بفروشم. وقتی گفتم با همان مبلغ می‌توانید تابلو را بخرید، دیدن خوشحالی این زوج، از خرید اثری که من آن را خلق کرده بودم، جالب‌ترین اتفاقی بود که در سال‌های فعالیت هنری‌ام برایم رخ داده. احساس واقعا خوبی داشت که یک زوج غیرایرانی، اثری را با یک خاطره خوش خریدند و به کشورشان برند. اینکه کار من روی یک خانم و آقای هنردوست اثر گذاشته بود، اتفاقی واقعا خوشحال‌کننده بود.

چشمه‌ای دست‌نخورده تصور می‌کنم که پشت کوه‌های شاه جهان و هزارمسجد خراسان قرار دارد که هیچ‌کس تا به‌حال به آن چشمه دسترسی پیدا نکرده است.

ک این علاقه‌مندی و این انتخاب هدف به‌خاطر گردیدودن شما و تعلق زادگاه و خاستگاه فرهنگی شما به این منطقه است یا اگر غیرخراسانی بودید، همین موسیقی را بی می‌گرفتید؟

گردیدون من یکی از دلایل آن است، اما موسیقی خراسان تنها به کرده‌ها محدود نیست. تعدادی از ملودی‌ها و مقام‌های مربوط به این موسیقی با زبان فارسی و ترکی اجرا می‌شوند که بسیار زیبا و دلنشین هستند، مانند کارهای زیبای مرحوم ستارزاده.

ک غنای فولکلوریک موسیقی مقامی و همین‌طور ملودی‌های کرمانجی هم قابل مطالعه است.

بله، قابل وصف نیست. در دو دسته مقام‌ها و ترانه‌ها تقسیم‌بندی می‌شوند.

ک در جایی خواندم که ساز دوتار و قوشمه وقتی نواخته می‌شود، زخم و سوز هجران کرده‌ها به خراسان را در متن خود دارد. این را تا چه حد می‌پذیرید؟ سازها و ملودی‌ها و مقام‌های کردی خراسان چه حسی به شما منتقل می‌کنند؟

تمامی این مقام‌ها و ملودی‌ها براساس داستان‌های واقعی هستند و ریشه تاریخی دارند که بیان‌کننده غم و هجران و جدایی عاشق و معشوق و به‌اسارت‌بردن دختران و موینه و مهاجرت و دیگر داستان‌های ترازیک است. حتی اگر در برخی ملودی‌ها مثل «شاهسپار» که رنتم «شش و هشت» شاد دارد، دقت کنیم، می‌توان سوز و دردی حس کرد که به‌خاطر جدایی دو عاشق است. **ک حالا که به اینجا رسیدیم، چه خوب است گزارشی هم از کارهای شما داشته باشیم. به نظر می‌رسد که کارهایتان بیشتر در فضای مجازی و غیررسمی منتشر شده‌اند.**

بله، آلبوم «کِووات» یا هم‌خوانی مادرم و آقای محسن میرزازاده و همچنین آلبوم «در حسرت دیدار» که با آهنگ‌سازی، تنظیم و همکاری «پرواز همای» در اروپا منتشر شد، به‌اضافه چند قطعه صوتی و تصویری که به صورت موردی منتشر کرده‌ام. درحال حاضر هم در پی ثبت و تشکیل گروهی از بانوان هستم برای اجراهای داخل ایران.

یک قطعه هم برای کوبانی و شنگال اجرا کردید....
بله، مقام «لو» بود. یک مقام اصیل کرمانجی شمال خراسان است. این مقام را معمولاً در گذشته چوپان با نی اجرا می‌کرد؛ یا مادر به‌خاطر اذدست‌دادن جوانش یا عاشق به‌خاطر هجران. این محتوای لو است که به آن مقام قلم‌به‌قلم هم می‌گویند. چون نقل می‌کنند که اگر کسی از این‌سوی قله مقام را می‌خواند، باید فرد دیگر در آن‌سوی قله آن را می‌شنید.

داستان مستند

یک غافلگیری

دنیای قدیم در اعتلای اخلاق چنان سخت‌گیرانه پیش می‌رفت که پنهان‌کردن امر غیراخلاقی سرزده از افسراد را مباح می‌شمرد، اما در جهان معاصر، شفافیت حرف اول و آخر را می‌زند و علنی‌شدن چنین اموری، ضامن سلامتی جوامع شمرده می‌شود؛ چراکه همه تحت نظریم و بر یک کشتی آبگینه‌ای سواریم در دریایی متوجه از اطلاعات شبکه‌ای! جامعه‌کوچک چهار نفره‌ای که در «یک فیلم مستند داستانی» شکل می‌گیرد، چنان بیمار و ناقص است که هیچ دوامی نمی‌یابد و هریک با تردیدهای‌شان به راهی می‌روند. راهی که در روایت این نمایش، پایان محتومی ندارد و مخاطب فعال‌تر از گذشته می‌تواند به راه‌های مختلفی برای پایان داستان بیندیش. شاید همه اینها یک بازی است؛ بازی‌دادن یکدیگر برای دریافت‌های شخصی. پازلی با چند تکه گمشده که حرصانه در پی یافتنش هستیم و البته نمی‌دانیم پازلی که تکمیل خواهد شد، شاید تصویری اعوجاج‌گونه و معناپاخته از خود ما و زندگی‌مان باشد. شاید همه درگیر یک بازی خطرناک هستیم با سندسازی‌ها و مستندکردن رفتار همدیگر، بی‌توجه به مبانی حقوقی و جزایی‌اش. حتی وکیل داستان نیز در برابر ضبط تصویر، دعوای حقوقی نمی‌کند. شاید بازی را باخته است و شاید به راهی دیگر می‌اندیشید. چنین است که نمایش، در راه ندن مخاطب برای نگریستن از زوایای متعدد موفق عمل می‌کند.

شرایط بفرنج اجتماعی و خانوادگی می‌تواند افراد را به سمت طراحی توطئه‌های ریز و درشت سوق دهد. به اینکه چگونه از کار عضو دیگر جامعه کوچکش سر در بیآورد یا دستش را رو کند! این وقتی رخ می‌دهد که اعتماد از میان رفته و کاسه صبر افراد سرریز شده است. در چنین وضعیتی است که خانواده و خانه به جای آنکه جامعه‌ای کوچک و مؤثر در اعتلای عمومی باشد به سلولی سرطانی بدل می‌شود که می‌تواند ریشه‌دار شده و بیماری را گسترش دهد. بخشی از جامعه نیز در وضع بد اقتصادی و زیر فشارهای مالی به ناهنجاری‌های دیگر رو می‌آورد و گاهی چنان می‌اندیشند که باید داد خود از بیدادگران بستانند و در چنان قاموسی، بیدادگر همان طبقه متوسطی است که بهره‌ار از دارایی دارد. بخشی از جامعه با این نگاه علیه بخش دیگر به نظر خود ستمگر، می‌آشوبد و حتی اگر نتوانست کار مهمی انجام دهد، قالیاق درد ازبیش‌تعریف‌شده استوار نیست. «یک فیلم مستند داستانی» بی‌هیچ تکلفی و البته با هوشمندی و ظرافت، گوشه‌ای از تبعات زندگی پیچیده و درگیر در مشکلات گوناگون را نشان می‌دهد و نشان می‌دهد که اگر زنجیره ارتباط اخلاقی بگسلد، فریاد تیره‌ای در بیش است. بازیگران به‌دور از ادا و اصول نقش می‌آفرینند و زندگی قابل تصویری برای مخاطب خلق می‌کنند؛ به‌ویژه تاتیک نادری که در خلق «آن» نمایش، بسیار موفق عمل می‌کند و ظرافت‌های بازی‌اش ستودنی است. از سبویی طراحی صحنه بسیار کاربردی و موجز توانسته است به درگیرشدن مخاطب با داستان و نمایش کمک کند و جواس تماشاکر را پرت کند. این حتی در کارگردانی و تغییرات صحنه نیز به چشم می‌خورد، ما از زوایای مختلف، زندگی جاری در صحنه را می‌بینیم و حتی ما نیز به‌ورطه قضاوت‌کردن درمی‌افتیم، اما بازار راهی تازه پیش پای خود می‌یابیم. راهی که می‌گوید قضاوت نکن و فقط بیندیش. ما از درون پرده نمایش یک فیلم، وارد دنیایی مملو از تردید آدم‌هایی می‌شویم که در زندگی روزمره‌مان بسیار با نمونه‌هایی از این نوع رویه‌رو هستیم و می‌توان پس از دیدن «یک فیلم مستند داستانی» به مستندهایی اندیشید که لازم است از رفتارهای متعارض و دگرگونه و ناسالم، ساخت و نمایش داد؛ چرا که اکنون، زمان بی‌توجهی به رخدادهای متناثر از رسانه‌های مجازی نیست. مواظب باشیم غافلگیر توفان‌های دائمی تردیدهای مجازی نشویم.

شوق

ادامه از صفحه ۹

فریادنگرانی هنرمند

ک پروسه تمرین تا اجرا را در این شرایط سخت چگونه سپری کردید؟

یک ماه و شاید هم کمتر با توجه به تعطیلات و اتفاقاتی که در روزهای آخر تمرین به وجود آمد. حجم دگور هم سنگین بود و سائن را هم در اختیار نداشتیم که بشود به‌موقع نصبش کرد. از آن سو هم زمان کم داشتیم برای نهایی‌شدن میزاسن‌ها و باید در پلاتوهای کوچک بی‌آنکه حرکتی را به‌درستی ترسیم کنیم، تصور می‌کردیم از کجا و چگونه باید حرکات را انجام دهیم. باید سریا می‌ایستادیم و فقط خیال‌پردازی می‌کردیم.

ک چرا به این شرایط سخت تمرین و اجرا رسیدهایم؟

خیلی سخت است حتی برای خودم که کسی بتواند مرا برای دو ماه در این شرایط نگه دارد. با این دستمزدهای کم و نگرانی‌ها چگونه می‌شود سر تمرین رفت. هرکسی نگران ارتزاق خودش است. نمی‌توانم از بازیگران بخواهم فقط در اختیارم باشند مگر آنکه بتوانم جلوی نگرانی‌هایشان را بگیرم برای همین باید در کوتاه‌مدت کارم را به سرانجام برسانم. یک نمونه‌اش ستایش محمودی که مدرسه دارد و باید با او هماهنگ شویم و نمی‌شود رو بزنیم که همه وقتش را به ما بدهد؛ با آنکه دغدغه‌اش این است که حرفه‌ای عمل کند. بچه‌های دیگر هم فیلم‌برداری دارند و خودم هم درگیر فیلم‌برداری بوده‌ام. خدا را شکر دست به دست هم داده‌ایم و با وجود این نگرانی‌ها، تمام توش و توانمان را گذاشته‌ایم که کار را به نتیجه برسانیم و الان درصدی از آن زحمات را در اجرای هتلی‌ها شاهد هستیم و امیدوارم هرچه زودتر به مطلوب و ایده‌آلمان برسیم.

ک در این میان فقط با خانم نسیم ادبی بارها هم‌بازی بوده‌اید که در انجام‌یافتن کارت می‌تواند بسیار مؤثر باشد؟
بله، با او در مرگ فروشنده، خون رقصه، کسوف و چند کار دیگر هم‌کار بوده‌ام. به‌نوعی ایمن همکاری باعث می‌شود که با بازی همدیگر آشنا شویم و بتوانیم دغدغه‌ها و حرف همدیگر را خوب بفهمیم. این نوع انتخاب باعث زودتر درک‌کردن قصه و شخصیت‌ها خواهد شد و به‌سرعت می‌شود حرف همدیگر را فهمید و اجرا را به‌منصه ظهور رسانید.

ک در طراحی صحنه اشیای بسیاری وجود دارد و دو طبقه از دو نوع زندگی متفاوت در دو برهه زمانی - با فاصله ۲۰ ساله - چیده شده است. این روزها کمتر چنین خرج سنگینی وارد صحنه می‌شود و همه به کمترین المان‌ها اکتفا می‌کنند. چرا این نوع طراحی را انتخاب کردید؟

مجید علی‌اسلام ناب‌ر شیوه اجرایی و ایجاد حس نوستالژیک، چنین چیزهایی را وارد صحنه کرده و او قرار نبوده چیزی را حقته کند. متأسفانه علی‌اسلام به این دلیل که ۱۲، ۱۳ سال از تئاتر دور افتاده کسی او را نمی‌شناسد. برای همین احساس می‌کنند که من او را از سینما به تئاتر آورده‌ام در حالی‌که او تئاتری است. من با مجید در چند کار سینمایی و سریال هم‌کار بوده‌ام. در آنجا هم متوجه شدم که او میزان توجه‌اش به ریزترین مسائل بسیار است و به‌راحتی از هر چیزی نمی‌گذرد و به‌راحتی پذیرای هر چیزی نمی‌شود. مجید در تاریخ قدم می‌زند و نشانه‌ها را به خاطر دارد و مدام مطالعه



می‌کند و به‌شدت هم هرآنچه مدنظر دارد اجرا می‌کند. علی‌اسلام با کارش متعهد است و به این دلایل خواستم در کنارم باشد. او هم با آغوش باز پذیرایم شد و به نتیجه هم رسیدیم. به همین دلیل حتی از فضای زنالتیبه هم فاصله گرفته و به‌نوعی ناتوارالستی همه‌چیز را چیده‌ایم. او نگران انجام این طراحی بود و من هم به آقای قدس، تهیه‌کننده گفتم که باید همه چیزش را فراهم کنیم، حتی علی‌اسلام خواست که دستمزدش را صرف طراحی کنیم و این دغدغه‌اش باعث شد که احترام بسیاری برای این همه شرافت قائل شوم. این در حالی است که الان باب شده وقتی می‌خواهی بازیگری را دعوت کنی، اول می‌گویند فلانی قیمتش این قدر است. یعنی داستان ارتباطات کمی پیچیده شده است برای همین سراغ رفیقتم هر نمی‌توانی بروی، چون در ابتدا رقم و قیمتش را به رخ می‌کشید. همین حداقل‌گرایی و فرم‌زدگی‌ها باعث شده به قول مجید علی‌اسلام دیگر به دگور فکر نکنند و این را می‌شود در ورودی سالن‌ها دید چون به اندازه‌ای نیست که بشود از آن دکوری را وارد و خارج کرد.

ک موسیقی هم از مواردی است که نقش اساسی در ایجاد فضای نوستالژیک دارد و آن حس و حال دیروز و امروز را هم به خوبی ایجاد می‌کند. چگونه با ابراهیم اثباتی به اینجا رسیدید؟
با ابراز خرسندی بگویم که من تا به امروز با ابراهیم اثباتی عزیز همکاری نکرده بودم. متأسفانه با آهنگ‌سازان زیادی کار کرده‌ام که نتوانسته‌ایم به هم نزدیک شویم که به جهان اثر معنا بدهیم. ابراهیم اثباتی به دنبال خوندنمایی تخصصش نیست. او می‌داند که کارگردان شرافت‌ر بر متن و اثر است و اهل مشورت است و دلش می‌خواهد آنچه کارگردان به دنبالش است در آهنگ‌سازی اعمال شود. بنابراین او احترام می‌گذارد و مرا هم به احترام وامی‌دارد. نمی‌خواهم زیاد از واژه تعهد که بسیار بد از آن استفاده شده است نام ببرم. اثباتی مدام نگران کار خودش بود و این باعث می‌شد از حضورش لذت ببرم حتی در روز اجرای اول و یک ساعت مانده به شروع‌با با وجودی قریقابل توصیف به دنبال کشف چیزی تازه بود و این یعنی او وزنی پیدا کرده است و این حال کودکان‌های هم باعث شد که هر دو حال کنیم و یادم می‌ماند. روایت ما طوری است که شک می‌کنیم که این قصه را دختر جوان در روزگار امروز نوشته است یا اینکه آن را دیروز و در زمان کودکی‌اش نوشته و امروز می‌خواند و یادآوری‌اش می‌کند؛ برای همین هم خواسته‌ایم موسیقی را در دیروز شکل بدهیم و امروز را تحت‌تأثیر قرار دهیم.

ک لباس هم کارایی خودش را دارد؟

علی‌اسلام همه لباس‌ها را طراحی کرده و خیاطش را سر تمرین آورده که اندازه بگیرد و بدوزد. برای برخی دو دست لباس دوخته که آنچه بهتر است را برای بازی انتخاب کنیم.